



**Course Title:** English For Managers (Virtual Communication Approach)

**Section Title:** American Language Course Book 2200 – Student Glossary – UNIT 2209

**Unit No:** 2209

**Tags:** American Language Course, UNIT 2209, Glossary

<b>Show</b>	نمایش، شو، هنرنمایی	<b>The car ended up in the ditch.</b>	ماشین [سرانجام] افتاد توی چاله. خودرو از داخل چاله سر در آورد.
<b>To be supposed to</b>	قرار بودن	<b>It ended up costing me \$45 to have the car repaired.</b>	آخرش این شد که برای من ۴۵ دلار هزینه تعمیر برداشت.
<b>It's supposed to start at 1300 sharp.</b>	قرار است رأس ساعت ۱۳ شروع شود.	<b>Take in</b>	رفتن و تماشا کردن (فیلم، موزه و...)
<b>Miss</b>	از دست دادن، ندیدن	<b>Let's take in a movie tonight.</b>	بیا بیاید امشب برویم یک فیلم ببینیم.
<b>Spoil</b>	تباہ کردن، منقص کردن، خراب کردن	<b>Drive-in</b>	درایوین (رستوران یا بانک و غیره که مشتریان بدون پیاده شدن از خودرو کار خود را انجام می دهند).
<b>It'll <u>spoil</u> the show for me.</b>	نمایش را برای من <u>خراب</u> خواهد کرد.	<b>Neighbor</b>	همسایه، هم دیوار
<b>Put through ...</b>	وارد کردن، در معرض ... قرار دادن	<b>Neighborhood</b>	محله، محل، بخشی از شهر
<b>Some jet pilots are going to <u>put</u> the F-4, the F-15, and the F-16 <u>through</u> some maneuvers.</b>	برخی از خلبانان جت قصد دارند [هواپیماهای] اف ۱۴ و اف ۱۵ و اف ۱۶ را <u>وارد</u> مانور (نمایش نظامی) نمایند.	<b>The neighborhood movies aren't as expensive as the downtown movies.</b>	سینماهای محل به گرانی سینماهای مرکز شهر نیستند.
<b>Wow (Interj.)</b>	وای!، به به! (حرف ندا)	<b>Care</b>	اهمیت دادن، مهم دانستن
<b>Wow, what a show it'll be.</b>	وای، عجب نمایشی بشه!	<b>I don't care.</b>	اهمیت نمی دهم. برام مهم نیست.
<b>Broke</b>	ورشکسته، مُفلس، پی پول	<b>Never mind.</b>	مهم نیست. اهمیت ندارد.
<b>I'm broke.</b>	دستم خالیه. پول ندارم.	<b>Matter (v.)</b>	مهم بودن، اهمیت داشتن
<b>Let's get going.</b>	بیا بریم.	<b>It doesn't matter.</b>	مهم نیست. اهمیت ندارد.
<b>Run</b>	شدن	<b>Feature</b>	فیلم اصلی، برنامه اصلی در یک نمایش یا مانور و...
<b>Out of</b>	بدون	<b>When does the main feature start?</b>	برنامه اصلی کی شروع میشه؟
<b>I'm running out of fuel.</b>	دارم سوختم تموم می شه. دارم بدون سوخت می شم.	<b>Orchestra</b>	ارکستر، دسته نوازندگان
<b>Notify</b>	اطلاع دادن	<b>Seating</b>	محل نشستن
<b>Operation</b>	عملیات	<b>There is <u>seating</u> in the orchestra now.</b>	در [سالن] ارکستر <u>محل نشستن</u> وجود دارد.
<b>Base Operations</b>	فرماندهی عملیات (در پایگاههای نظامی)	<b>Balcony</b>	بالکن، ایوان، ایوانگاه
<b>End up</b>	به پایان رسیدن، خاتمه پیدا کردن، سرانجام یافتن	<b>There are no <u>seats</u> in the balcony.</b>	در ایوان جای نشستن نیست.
<b>Top</b>	صدر، بالاترین، اولین	<b>Bijou</b>	جواهرات بدل، بدلیجات
<b>John ended up at the top of his class.</b>	سرانجام جان نفر اول کلاس خودش شد.	<b>Heavy</b>	(در مورد فیلم یا نمایش و...) غم انگیز، رقت آور، جنایت آمیز و خشن، احساس برانگیز
<b>Where did the ball <u>end up</u>?</b>	بازی نهایت چی شد؟ بازی به کجا ختم شد؟ (منظور از ball، بازیهای آمریکایی مانند بیس بال است که با توپ انجام می شود.)	<b>I don't want to see anything heavy, though.</b>	اما نمی خوام هیچ فیلم خشن یا غم انگیزی ببینم.
<b>He wanted to be a pilot but ended up being a mechanic.</b>	او می خواست خلبان بشود ولی سرانجام مکانیک شد.	<b>Fellow</b>	رفیق، همکار، بر و بچه ها (به صورت جمع)
<b>Ditch</b>	چاله، گودال		



**Course Title:** English For Managers (Virtual Communication Approach)

**Section Title:** American Language Course Book 2200 – Student Glossary – UNIT 2209

**Unit No:** 2209

**Tags:** American Language Course, UNIT 2209, Glossary

<b>A lot of the fellows have seen it.</b>	خیلی از بچه‌ها (رفیق و رفقا) آن [فیلم] یا تئاتر را دیده‌اند.	<b>Wander</b>	سرگردان بودن، بدون هدف حرکت کردن، پرسه زدن
<b>Riot</b>	شورش، اغتشاش، عصیان	<b>High on a mountain</b>	در بالای یک کوه
<b>They say it's a riot.</b>	آنها می‌گویند که [این فیلم پر از] شورش و بزن بزن است.	<b>Handicap (v.)</b>	ناتوان کردن یا شدن
<b>So-so</b>	نه خوب و نه بد، معمولی	<b>Handicapped (adj.)</b>	ناتوان و علیل، فلج و درمانده
<b>Acting</b>	بازیگری، هنرپیشگی، اجرای نقش	<b>Terrain</b>	زمین
<b>The acting wasn't very good.</b>	اجرای فیلم خیلی خوب نبود.	<b>Rough</b>	ناهموار، غیر مسطح
<b>The music was pretty good, though.</b>	اما موسیقی خیلی خوب بود.	<b>Direction</b>	جهت، سمت، سو
<b>Hate</b>	بد آمدن، متنفر بودن	<b>Dense</b>	متراکم
<b>I hate to miss half of a movie.</b>	دوست ندارم نصف فیلم رو نبینم.	<b>Set</b>	غروب کردن
<b>Ending</b>	پایان	<b>Daylight</b>	روشنایی روز، نور خورشید
<b>Surprise ending</b>	پایان غیر منتظره	<b>Run out</b>	تمام شدن، به پایان رسیدن
<b>That surprise ending was really something!</b>	پایان غیر منتظره [فیلم] واقعاً باحال بود.	<b>Situation</b>	وضعیت، وضع، موقعیت
<b>Taxi</b>	تاکسی کردن هواپیما، حرکت آهسته هواپیما در محوطه فرودگاه	<b>Critical</b>	بحرانی
<b>He should look around while taxiing.</b>	او باید در هنگام تاکسی کردن هواپیما اطراف را نگاه کند. (مراقب دور و بر باشد).	<b>Crisis</b>	بحران
<b>Think of</b>	در نظر گرفتن، پنداشتن	<b>Radio (v.)</b>	به وسیله امواج رادیویی مخابره کردن، بی‌سیم زدن
<b>Use (n.)</b>	کاربرد، کاربری	<b>Nearby</b>	نزدیک، مجاور
<b>Peacetime</b>	دوران صلح، دوران پس از جنگ	<b>Airfield</b>	فرودگاه کوچک، فرودگاه نظامی
<b>However,</b>	در عین حال	<b>Scene</b>	صحنه
<b>Just</b>	دقیق، درست	<b>On the scene</b>	در صحنه
<b>As</b>	همان قدر، به همان اندازه	<b>Locate</b>	محل چیزی را پیدا کردن
<b>Just as important</b>	به همان اندازه مهم	<b>Ground</b>	زمینی
<b>Its peacetime uses are, however, just as important.</b>	در عین حال، کاربردهای مربوط به دوران صلح آن درست به همان اندازه مهم هستند.	<b>Crew</b>	دسته، گروه، خدمه، کارکنان
<b>Whirl (v.)</b>	چرخیدن، چرخاندن	<b>Rescue</b>	نجات
<b>Whirlybird</b>	هلی کوپتر، چرخبال	<b>Hover</b>	در هوا معلق ماندن، درجا بال زدن
<b>Humane (adj.)</b>	انسانی، انسان دوستانه	<b>Flood</b>	سیل
<b>Imaginary</b>	خیالی، تصویری، غیر واقعی	<b>Flooded areas</b>	مناطق سیل زده
<b>Typical</b>	معمولی، نمونه	<b>Direct</b>	هدایت کردن
		<b>Catch</b>	گیر افتادن، گرفتار شدن
		<b>Rise</b>	بالا آمدن، طغیان کردن (رودخانه)
		<b>Rising flood waters</b>	سیلابهای بالا آمده، سیلابهای ناشی از طغیان رودخانه یا دریا یا سونامی و...
		<b>Coast Guard</b>	گارد ساحلی
		<b>Shore</b>	ساحل، کنار دریا



**Course Title:** English For Managers (Virtual Communication Approach)

**Section Title:** American Language Course Book 2200 – Student Glossary – UNIT 2209

**Unit No:** 2209

**Tags:** American Language Course, UNIT 2209, Glossary

<b>Patrol</b>	گشت، گشت زنی، پاسداری	<b>Accessible</b>	در دسترس، قابل حصول
<b>Department</b>	وزارتخانه	<b>Density</b>	تراکم، دانسیته
<b>Department of Agriculture</b>	وزارت کشاورزی	<b>Ground crew</b>	نیروهای زمینی
<b>Insect</b>	حشره	<b>Quite a / an ...</b>	خیلی ...
<b>Farmer</b>	کشاورز	<b>This is quite a good movie.</b>	این خیلی فیلم خوبیه.
<b>Spray</b>	افشاندن، سمپاشی کردن	<b>Mr. Chester is quite a good teacher.</b>	آقای چستر خیلی معلم خوبیه.
<b>Crops</b>	محصولات [زراعی مانند گندم و جو و ذرت]	<b>We had quite an interesting time.</b>	خیلی به ما خوش گذشت. خیلی تایم جالبی داشتیم.
<b>Orchard</b>	باغ میوه	<b>Refuel</b>	مجدداً سوخت گیری کردن، سر باک سوخت را پر کردن
<b>Fight</b>	مبارزه کردن، جنگیدن	<b>Burn (out)</b>	سوختن لامپ
<b>Fighting fires</b>	تلاش برای خاموش کردن آتش	<b>The lights were burning when we came in.</b>	وقتی که ما وارد شدیم، لامپها در حال سوختن بودند.
<b>Chopper</b>	هلی کوپتر، بالگرد	<b>Upon</b>	پس از، متعاقب، بعد از
<b>Forward</b>	به سمت جلو	<b>Arrival</b>	ورود
<b>Backward</b>	به سمت عقب	<b>They were briefed on that upon arrival.</b>	آنها بعد از ورود در خصوص آن [موضوع] توجیه شدند.
<b>Sideways = sidewise</b>	به سمت کنار، به طرف پهلو	<b>Design</b>	طراحی کردن، طرح شدن
<b>Remain</b>	باقی ماندن، ماندن	<b>Span</b>	گستره، پنها، وجب
<b>Suspend</b>	معلق ماندن	<b>Recall</b>	به خاطر آوردن
<b>Over</b>	بالای، بر بالای	<b>Order</b>	ترتیب
<b>Target</b>	هدف	<b>Reverse</b>	معکوس شدن، وارونه شدن
<b>Concern</b>	نگرانی، دغدغه	<b>I've got eighty thousand miles on it.</b>	[خودرو من] هشتاد هزار مایل کار کرده.
<b>Aircraft</b>	هواپیما (اعم از هواپیمای جنگی یا هلی کوپتر)	<b>Is the car still in good running condition?</b>	آیا خودرو هنوز در شرایط کاری خوبی است؟ خوب کار می کند؟
<b>Useless</b>	بی فایده، بیهوده	<b>It uses a lot of oil, though.</b>	اما مصرف روغنش زیاده.
<b>Meant</b>	شکل گذشته و اسم مفعول فعل mean به معنی «منظور داشتن» یا «معنی دادن»		
<b>Explain what is meant by rough terrain.</b>	توضیح دهید که منظور از «زمین ناهموار» چیست.		
<b>Factor</b>	فاکتور، عامل، مؤلفه		
<b>Why was the time factor so important?</b>	چرا عامل زمان اینقدر مهم بود؟		
<b>How long was it before the whirlybird arrived?</b>	چقدر طول کشید تا هلی کوپتر برسد.		
<b>Reach</b>	رسیدن، دسترسی داشتن		
<b>Instantly</b>	فوراً، بدون درنگ		
<b>Effective</b>	مؤثر، نتیجه بخش		
<b>Against</b>	در برابر، مقابل، روبه روی		